



فرهنگ و مشارکت سیاسی در ایران

◆ فگار زارعی

آن ذهنیت‌ها، نسبت به نخبگان و نمایندگان سیاسی واکنش نشان می‌دهند. نوع رفتار و حرکات سیاسی مردم در هر اجتماع منبعث از این نگرش فرهنگی می‌باشد. براساس ویژگی‌های فرهنگی در هر دوره خاص از تاریخ جوامع می‌باشد که افراد نسبت به آینده و سرنوشت خویش مسوول و پاسخگو می‌گردند. بدین صورت که در هر دوره از تاریخ سیاسی، اقدامات و حرکات مردم در جهت بهینه شدن امورات مملکتی و کشوری با سطح آگاهی‌های آنان در ارتباط متقابل می‌باشد. اگر فرد یا افراد نسبت به این تاثیرگذاری و اهمیت مشارکت سیاسی در جامعه خویش آگاه و مطلع نباشند، اسباب بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری شکل می‌گیرد. با نگاهی گذرا به تاریخ سیاسی ایران در می‌یابیم که تا قبل از شکل‌گیری انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ه. ش) فرهنگ سیاسی محدود بر جامعه حاکم بود. مردم در هر گوشه از مملکت در حکم رعیت شاه محسوب می‌شدند. به عبارت بهتر مردم ابزاری در جهت برآورده شدن خواسته‌ها و امیال حکومتگران بودند و کمترین سهم در قدرت سیاسی را دارا نبودند و ارتباط بین دو حوزه سیاست و مردم جدا و منفک از یکدیگر بود. رابطه قدرت عمودی و یکسویه بود و همه چیز از بالا تحمیل

پذیری در مبحث فرهنگ، به تحلیل مشارکت سیاسی شهروندان در جامعه ایران می‌پردازیم و این موضوع را دنبال می‌نماییم که هر اندازه، افراد، گروه‌ها، احزاب سیاسی و نهادهای اجتماعی موجود در جامعه، رفتارها، اعمال و فعالیت‌های مرتبط با امور سیاسی شان از آگاهی و بینش مبتنی بر عقلانیت و شیوه‌های فرهنگی صحیح و سازنده و در جهت اهداف ملی، سمت و سوق یابد به همان میزان شاهد جامعه سیاسی موثر، کارآمد، پاسخگو و مشارکتی خواهیم بود و از سوی دیگر می‌باید توسعه فرهنگی بیش از سایر حوزه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار گیرد. زیرا توسعه فرهنگی مقدم بر سایر سطوح توسعه می‌باشد.

فرهنگ و سیاست در ایران

در تعریفی که از فرهنگ سیاسی ارائه گردیده به این موضوع اشاره شده که فرهنگ سیاسی عبارتست از: انگاره‌ها و ایستاره‌ها نسبت به اقتدار، مسئولیت‌های حکومتی و الگوهای مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی در هر جامعه‌ای از عموم مردم نسبت به مفهوم سیاست و کارگزاران سیاسی دارای نگرش و ذهنیت مشخصی می‌باشند که براساس

ایران یکی از کشورهای پیشقدم در جهت حرکت به سوی تکوین شیوه‌ای از مردم سالاری براساس هویت و فرهنگ داخلی خویش در طی سالیان گذشته بوده است. تاریخ سیاسی ایران نشان دهنده این واقعیت است که این روند و خواست همگانی، سبب گردیده روز بروز بر دامنه و گستره آن افزوده گردد برای تحقق این حرکت و خواست خطیر، مجاهدت‌ها و اهتمام زیادی در طول تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی از سوی مدافعان استقلال و آزادی انجام گرفته است. از سوی دیگر با نگاهی دقیق و ژرف به عمق تحولات سیاسی و اجتماعی ایران مشاهده می‌کنیم که نقش نهاد فرهنگ بیش از سایر نهادهای اقتصادی، نظامی و سیاسی برای رسیدن به خواست‌های مردم سالاری موثر بوده است. بنابراین آنچه در جامعه ایران تحت عنوان تحولات و تغییرات در عرصه سیاسی اتفاق افتاده، بیشتر برآمده و متأثر از حوزه فرهنگی، خواه از طریق مستقیم و یا غیرمستقیم می‌باشد. فرض اصلی این است که آگاهی‌های فرهنگی در تحولات سیاسی ایران و حرکت به سوی مردم سالاری موثر و تعیین کننده است.

با توجه به نقش عنصر آگاهی و مسئولیت

و اعمال می‌گیرد و از سوی دیگر مردم ملزم به رعایت و اطاعت اوامر پادشاهان وزیر مجموعه آنان بودند. این اعمال و رفتار مستبدانه و خودکامگی پادشاهان در طول حیات سیاسی ایران بر کسی پوشیده نیست.

تاریخ سیاسی ایران انباشته از خودخواهی‌ها، خودسری‌ها، قدرت بی‌حد و حصر، میل به خشونت و ارباب، جنگ و خونریزی حکومت‌های خودکامه و پادشاهی می‌باشد. حکومت‌هایی که هیچگونه محدودیت و موانعی برای جلوگیری از اقدامات خطرناک و شوم آنها وجود نداشت و همه مردم و کشور جزو مالکیت خصوصی حاکم به حساب می‌آمدند. استبداد سیاسی چنان دامنه نفوذش را گسترانیده بود که دیگر جایی برای خیال مشارکت سیاسی مردم در امر حکومت‌داری باقی نگذاشته بود.

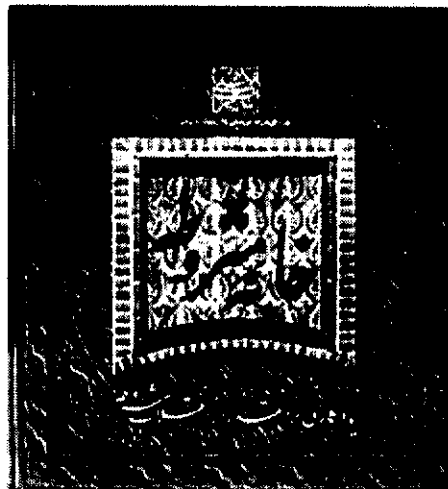
از سوی دیگر مردم هم جسارت و شجاعت بر هم زدن چنین عادات و آدابی را نداشتند. هر چند در دوره مشروطه و بعد از آن نگرش و بینش مردم نسبت به قدرت و دولت ملی تغییر نمود اما بدلیل ساخت نظام پادشاهی، هنوز محدودیت‌ها و موانع وجود داشت. اگر با نگاهی خوشبینانه به تحولات انقلاب مشروطه بنگریم می‌توان گفت که: قانون اساسی برای نخستین بار مسئله پارلمان، حق و حقوق مردم و مبنای قدرت را مطرح کرد و در سلب اختیارات نامحدود شاه و نفی استبداد مطلقه و ضرورت حاکمیت مردم اثر قابل توجهی داشت.

در مجموع می‌توان گفت، اقدامات شکل گرفته در ابتدای قرن بیستم در ایران، ایهت و شکوه قدرت پادشاهی شکسته گردید و فصل نوینی در عرصه سیاسی و اجتماعی به منصف ظهور رسید که بر اساس آن نگرش، افکار عمومی در ایران با نگاهی انتقادی به دولت ملی نگر بستند. این نگاه انتقادی در وهله اول محدود به بخشی از جامعه بود اما با تحولات فرهنگی و علمی پربارتر و ریشه دار گردید. بعد از کودتای سوم اسفند (۱۲۹۹ ه. ش) بدلیل اعمال و بکارگیری سیاست‌های مستبدانه و سرکوب شدید حکومت رضاخانی در جهت تحکیم قدرت مرکزی در پایتخت، فضای سیاسی کشور مسدود گردید و برنامه‌های آینده دولت بیشتر در جهت ورود و اشاعه مدرنیسم (نوگرایی) برای تضعیف نظام سنتی، انجام گردید. رضاشاه نتوانست با بهره گیری

از قدرت و توان نظامیان و ارتش، بسیاری از مخالفان را سرکوب نماید و همچنین برخی از گروه‌ها و طبقات نیمه مستقل موجود در جامعه را مهار نموده و با تکیه بر عوامل ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) زمینه دولت مقتدر ملی را فراهم سازد.

رضاشاه ابزارهای تحقق خواست حقوق سیاسی و اجتماعی مردم مانند مجلس و قانون اساسی را کنترل و در جهت اهداف شخصی و دربار هدایت کرد اما نتوانست آنها را محو و نابود سازد. گرچه در دوران رضاشاه در نتیجه تحولات ساختاری و اقتصادی و آموزشی زمینه توسعه سیاسی از نظر شرایط لازم تا قدری بهبود یافت اما تمرکز منابع قدرت در دست حکومت، هیچ گونه مجالی برای رقابت و مشارکت سیاسی باقی

هفتاد ساله بعد از انقلاب مشروطه (۱۳۵۷-۱۲۵۸ ه. ش) نوع مشارکت سیاسی مردم در جامعه ایران بیشتر مبتنی بر بی تفاوتی و یک حالت انفعالی بود



نمی‌گذاشت. بعد از برکناری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و روی کار آمدن محمدرضاشاه، همان اقدامات رضاخان با شتاب بیشتر و تکیه بر عوامل بیگانه و خارجی توسط شاه دنبال گردید. اما مشارکت سیاسی و فعالیت گروه‌ها و احزاب سیاسی همچنان از محدودیت برخوردار بود و بین سطح آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی آنروز جامعه و همچنین تحولات فرهنگی شکل گرفته از یکسو و فضای بسته نظامی سیاسی از سوی دیگر نوعی تعارض و عدم هماهنگی بوجود آمده بود.

در واقع دوران هفتاد ساله بعد از انقلاب مشروطه (۱۳۵۷-۱۲۵۸ ه. ش) نوع مشارکت سیاسی مردم در جامعه ایران بیشتر مبتنی بر بی تفاوتی و یک حالت انفعالی بود. با توجه به اینکه در این دوران تغییراتی در بطن اجتماع و حوزه رفاهی - اقتصادی شکل گرفته بود اما سایه استبداد، روزنه‌های مشارکت واقعی و خود جوش را در اجتماع بسته بود. در نتیجه تغییرات و آگاهی‌های فرهنگی در جامع از یکسو و انسداد مشارکت سیاسی مردم، گروه‌ها و احزاب و ساخت قدرت از سوی دیگر، طغیان و آشوب‌های خیابانی بر علیه شاه منجر به سقوط حکومت پهلوی گردید.

بعد از سرنگونی حکومت پادشاهی، جامعه ایران وارد مرحله جدیدی از روابط دو سویه میان مردم و حکومت گردید. در این ارتباط دو جانبه موضوع مشارکت سیاسی بیشترین مباحث تحلیلی را در خود نهفته داشته است. بنابراین در ابتدا بهتر است به این نکته توجه نماییم که منظور از مشارکت سیاسی، مشارکت مطلق و همه گیر نمی‌باشد.

زیرا چنین مشارکتی جز در دوران انقلابات و همه پرسی‌ها انجام پذیر نیست. واقعیت آن است که حتی در پیشرفته‌ترین دموکراسی‌های غربی که خود را از پیشگامان حکومت‌های مردمی در تاریخ انقلابات سیاسی می‌دانند، مشارکت سیاسی شهروندان مطلق و همه جانبه نمی‌باشد. علت هم آنست که تفاوت نگرش‌ها، سلیقه‌ها و علائق افراد در امور جزئی و کلی و حاشیه‌ای، سبب ریزش آرای انتخاباتی می‌گردد و این موضوع امری طبیعی است. به همین دلیل است که کارگزاران و رهبران حکومتی با مشارکت حداکثری شهروندان خرسند و خشنود می‌باشند بنابراین جهت گیری‌های شهروندان نسبت به امور سیاسی و حکومتی چه

در بعد ملی یا محلی، تا حدود زیادی برآمده از ویژگی‌ها و شخصیت فرهنگی آنها می‌باشد. از مهمترین عوامل تعیین کننده فرهنگ سیاسی باید به شرایط تاریخی، خصوصیات جغرافیایی، ساختار اقتصادی - اجتماعی و آداب و رسوم و سنت‌های سیاسی اشاره کرد. در ابتدا باید شرایط و زمینه‌های فرهنگی برای رسیدن به مشارکت سیاسی از نهادهای مستقر در جامعه انجام بگیرد و بعد از آن متوجه سایر حوزه‌ها گردید. اگر اقداماتی در جهت توسعه فرهنگی و انسانی و علمی انجام گیرد در آن صورت می‌توان مشکل بی تفاوتی و عدم مشارکت سیاسی را در جامعه حل نمود.

بهترین نوع مشارکت سیاسی مشارکت مبتنی بر انگیزه و میل درونی افراد یک جامعه می‌باشد. فرد میل به مشارکت دارد زیرا برای آینده کشور و پیشبرد منافع و مصالح مملکت خویش احساس مسئولیت می‌نماید. فعال بودن فرد یک احساس است و رفتار مشارکت جویانه‌اش، مبتنی بر منطقه می‌باشد یا نکته سنجی و درایت در همه صحنه‌ها حضور دارد اما روحیه مستقل و آزادمنشانه خود را حفظ می‌نماید.

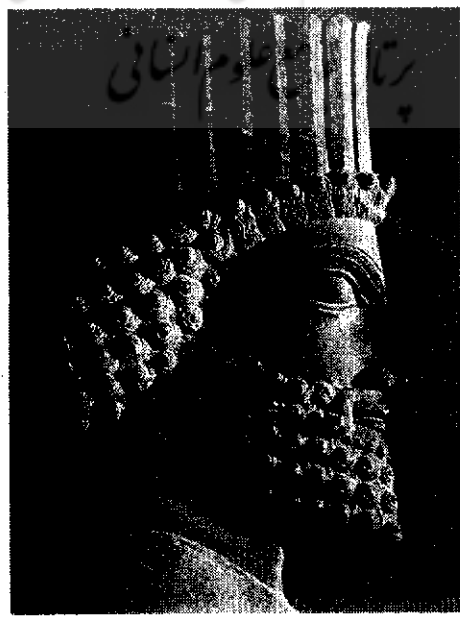
تحول فرهنگی ایجاد نگرش و انگیزه برای بهتر بودن را در افراد ایجاد می‌نماید. فرد خودش را یک جامعه و جامعه را چون خودش می‌داند. آیا کسی که برای آینده و سرنوشت خودش اعتنائی ننموده و صرفاً به امور روزمرگی می‌پردازد می‌تواند معنای تلاش و مشارکت برای بهتر شدن را درک کند؟ واقعیت آن است که امروز جامعه ما در مرحله حساسی از تاریخ خویش قرار دارد و هرگونه بی تفاوتی نسبت به آینده نتیجه خوبی در بر نخواهند داشت. مردم ایران در طول حیات سیاسی برای اولین بار نظام مردم سالاری را تجربه می‌نمایند و باید به این حقیقت اعتراف نمود که حتی با شکل گیری نظام مشروطه، آثار و بقایای حکومت استبدادی از جامعه ایران رخت نبسته بود. بنابراین رفتارهای بغض آلود و قهرآمیز در ارتباط با مشارکت در امور سیاسی و انتخاباتی نه تنها مضرالثمر نیست بلکه زیان آور هم می‌باشد.

موضوعی دیگری که باید به آن توجه نمود مسئله سیاست و حکمرانی و طرز تلقی مردم از آن می‌باشد. نگرش ایرانیان در طول تاریخ سیاسی نسبت به سیاست دیدگاهی توأم با نوعی

دروغ، خیانت، خشونت، تحمیل اراده، افزایش و فزونی قدرت و خودخواهی سیاستمداران بوده است. علت هم وجود نظام‌های استبدادی می‌باشد که هیچگاه رابطه منطقی و عقلانی بین ساخت سیاسی و اجتماعات مردمی برقرار نکردند. حکومتگران در طول تاریخ با بیگانه و خارجی ارتباط برقرار نمودند و با آنها طرح مودت و دوستی داشتند اما نسبت به مردم و جامعه خویش بیگانه و بیرحمانه رفتار نمودند و به همین دلیل مردم هیچ میل و علاقه‌ای نسبت به پادشاهان و زیرمجموعه آنها نداشتند و اگر هم تروریا کشته می‌شدند شادمانی می‌کردند. در چنین دیدگاهی



جهت گیری های شهر و ندان نسبت به امورات سیاسی و حکومتی چه در بعد ملی یا محلی، تا حدود زیادی برآمده از ویژگی ها و شخصیت فرهنگی آنها می باشد



حکومتگران در راس همه امتیازات و توانایی‌ها قرار دارند و بقیه مردم مطیع و محکوم بحساب می‌آیند. عده‌ای اقلیت و غالب و اکثریتی تابع و مغلوب شمرده می‌شوند.

چنین نگرشی میل به مشارکت در امور سیاسی ندارد زیرا شخص و اشخاص تلاش‌ها و اقدامات خودش را امری اختیاری و ارادی نمی‌داند بلکه از تاثیرگذاری و اقداماتش کاملاً مایوس و ناامید می‌باشد. عدم اطمینان به دیگران، درونگرایی، ترس، آشوب و تخریب اشخاص، تک محوری و گریز از جمع، نکات منفی در فرهنگ می‌باشد که باید بوسیله نهادهای دولتی و غیردولتی از جامعه ریشه کن شوند. فرهنگی که به فرد آموخته برای تامین منافع خویش باید به شخص خود متکی باشد و گلیم خود را از آب بیرون بکشد. با چنین طرز تلقی، فرد همواره ترجیح می‌دهد منافع فردی خود را در دوری گزینی هر چه بیشتر از مشارکت‌های گروهی و بعضاً حزبی تامین کند. در آن نگرش و ذهنیتی که فرد یا افراد جامعه، منافع و تلاش فردی را هر ابزاری برای رسیدن به هدف توجیه پذیر می‌گردد. علت هم آنست که هدف ماندگاری و تامین منافع برای رسیدن به امیال و آرزوها در محدوده شخصی، خانوادگی و حزبی بانگرش محدود و جزئیتی می‌باشد.

اثرات بد و خطرناک چنین اعمالی زمینه‌های فقر، بی عدالتی، شکافهای طبقاتی و حیف و میل اموال عمومی را در پی دارد. آگوستین ژیرار در ارتباط با تقدم توسعه و آگاهی فرهنگی بر پیشرفت اقتصادی می‌گوید: امروزه، مهمتر از موانع صرفاً اقتصادی این نادانی مردم به کارکردهای جامعه است که برنامه‌ریزی زمان و مکان را بامشکل مواجه ساخته است. هر اندازه ثروت و پول و منابع مالی و درآمدزا در یک کشور وجود داشته باشد اما مدیریت کارآمد و سازنده در جهت بهره‌برداری بهینه از منابع وجود نداشته باشد، توسعه و پیشرفت حاصل نخواهد شد. مدیریت‌ها از بطن جامعه و از درون نظام آموزشی و اجتماعی بیرون می‌آیند. بسیاری از عملکردها و رفتارهای فرد در حوزه‌های مختلف برآمده از سوابق تربیتی و آموزشی او می‌باشد. بنابراین توسعه فرهنگی می‌تواند زیربنایی برای حرکت‌های سازنده و بهتر شدن امور در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی گردد.